



قرآن: زبان قرآن

مصاحبه شونده: معرفت، محمد هادی
علوم اجتماعی :: پژوهش های اجتماعی اسلامی :: پاییز و زمستان 1376 -
شماره 10 و 11
از 17 تا 32

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/19924>

دانلود شده توسط : محمدامین رضانی
تاریخ دانلود : 1393/06/04 00:51:22

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه قوانین و مقررات استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

قرآن

زبان قرآن

گفت‌وگو با آیه‌الله محمد هادی معرفت



برخوردار شده و مسائل گوناگونی را به خود اختصاص داده، «زبان دین» است. اصولاً آیا گزاره‌های دینی اعم از گزاره‌های اخلاقی، تاریخی، فقهی، کلامی، سیاسی، علمی و نیایشی که در قالب‌های گوناگون امر، نهی، مدح، ذم و... آمده‌اند، معنی دارند یا خیر؟ اگر معنی دارند، به چه معنی است؟ این سؤال نسبت به قرآن نیز مطرح است، زیرا بخش زیادی از دستورات دین در قرآن بیان شده است، آیا گزاره‌های مختلف دینی در قرآن، زبانی ویژه خود دارند یا نه؟ در ضمن به این نکته نیز باید اشاره کرد که یکی از عوامل مهم طرح مسأله «زبان قرآن» وجود

«زبان دین» از موضوعات کلامی جدید است که این روزها در محافل علمی و نشریه‌های پژوهشی و تحقیقی به آن پرداخته می‌شود. در این راستا «اندیشه حوزه» گفت‌وگویی با استاد گرانمایه، آیه‌الله معرفت انجام داده و نظرات ایشان را در این زمینه جویا شده است که متن آن تقدیم می‌گردد:

□ اندیشه حوزه:

با تشکر از استاد که این فرصت را در اختیارمان قرار دادند. یکی از مباحثی که اخیراً در کلام جدید، از جایگاهی ویژه

برخی مسائل به ظاهر متضاد در قرآن است؛ یعنی از ظاهر آنها برمی آید که با هم متناقضی اند. مثلاً در یک جا رؤیت خدا نفی می شود، و در جای دیگر اثبات می گردد، یا یک جا می گوید بشر آزاد و مختار است، و در جای دیگر می گوید هرچه هست مربوط به خداست و نیز مسائلی در باب صفات خدا و از این قبیل.

آیا قرآن، زبان مخصوص به خود دارد؟ یا همان زبان عرف و قوم، و زبان علم و فلسفه است؟ اصولاً قرآن چه زبانی دارد؟

□ آیه الله معرفت:

قرآن کریم طبق قانون کلی: ﴿وَمَا ارسلنا مِنْ رَسولٍ اِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيَتَّبِعُوهُمُ﴾^۱ با زبان مردم و اسلوبی قابل درک برای آنان، مسائل را مطرح کرده است. اساساً مخاطب قرآن، متن جامعه است؛ یعنی توده مردم. از این رو، فرموده است: ﴿اَنَا انزَلناه قرآناً عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾^۲ قرآن را به زبان عربی نازل کردیم. کلمه عرب در لغت، یعنی فصیح و آشکار، یا می فرماید: ﴿بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾^۳. «مبین» یعنی آشکار. ما با زبان مردم و با مردم گفت و گو داریم و برای این که مردم بفهمند، قرآن را به این روش فرستادیم.

البته با توجه به این که قرآن، لسان شرع و وحی است، طبعاً ابهاماتی دارد. موارد ابهام ابتدایی، از آن روست که قرآن به مسائل جزئی نپرداخته، بلکه بیشتر، مسائل را چه در

اصول معارف، یا احکام، به طور کلی بیان کرده است که به اصطلاح مجمل محسوب می شود؛ مجمل به این معنی که کلام فشرده است، نه این که آشکار نیست.

مثلاً آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ در عین این که سخن آشکاری است، اما به این که نماز و کیفیت، شرایط و ارکانش چیست، نپرداخته است. بدین سان قرآن مطالب را سربسته و مجمل مطرح کرده است، اما پیامبر موظف است که آنها را تبیین کند و جزئیات نماز را روشن نماید.

همچنین در آیه شریفه: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعِ اِلَيْهِ سَبِيلاً﴾ اصل حج واجب شده است، اما این که حج چیست و چگونه است، اینها را پیامبر باید تبیین کند. خداوند متعال نیز به پیامبر ﷺ می فرماید: ﴿وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم﴾ ما قرآن را بر تو نازل کردیم، و تو وظیفه داری تفسیر آنچه ما به طور سربسته و مجمل مطرح کرده ایم، برای مردم بیان کنی، سپس می فرماید: ﴿ولعلمهم يتفكرون﴾^۴ یعنی مردم هم باید قدری اندیشه خود را به کار گیرند. فهمیدن قرآن، امری ساده و پیش پا افتاده نیست، بلکه قدری تدبیر، تفکر و اندیشه می خواهد.

بنابراین، قرآن به طور طبیعی کلام الهی و وحی آسمانی است که قابل درک است. البته این قابلیت درک، شرایطی لازم دارد که به دست آوردن آن شرایط هم آسان است. از این رو، حدیثی که گفته است: «أنا

يعرف القرآن من خوطب به؛ قرآن را کسی نمی‌فهمد جز کسی که مخاطب قرآن قرار گرفته باشد و بعضی فکر کرده‌اند، مخاطب قرآن، شخص پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند، اشتباه است. مخاطب قرآن، خود مردم هستند. هر کس به اندازه درجات علمی و قدرت زکاتوی که دارد، قرآن را می‌فهمد، و ممکن است کسی برداشتش از قرآن، عمیقتر، وسیعتر و بهتر باشد. هر کتابی این گونه است. پس چنین نیست که قرآن کتاب معما و اشاره باشد که فقط گروهی خاص آن را بفهمند. ما این را نمی‌گوییم. خود قرآن نیز با این طرز تفکر، مخالف است.

مسأله دیگر این است که قرآن دارای مجموعه‌ای از مفاهیم بود که برای عرب تازگی داشت. این مفاهیم بیشتر درباره شناخت خدا، و صفات جمال و جلال او و نقش خدا در حیات، و نیز شناخت انسان و نقش او در زندگی است.

این آیات به سبب برخورداری از مفاهیم بلند و بسیار ظریف، برای عرب ناآشنا بود، و طبعاً عرب، الفاظی را که قالب برای این معانی باشد، در میان جامعه خود وضع نکرده بود، زیرا هر لغتی، برای مفاهیم متعارف بین مردم الفاظی را وضع می‌کند، اما برای مفاهیمی که نزد مردم بی سابقه است، الفاظ نیز وضع نمی‌شود. قرآن مقید بوده است که از الفاظ و کلمات خود عرب استفاده کند و الفاظی را که قالب این معانی

باشد، به کار برد. از این رو، بناچار از استعاره و کنایه بهره برده و بسیاری از مفاهیم عالی و رفیع را با زبان استعاره و تمثیل و تشبیه و کنایه مطرح کرده است. همین نکته سبب شده است که برخی از این استعاره‌ها، تشبیهات و تمثیلهای ابهام به وجود آورد؛ یعنی برخی بیندارند که این لفظ حقیقی است، در صورتی که این لفظ تشبیه، تمثیل یا استعاره است.

عربی که مخاطب قرآن بوده، توجه داشته است که این آیات از تشبیهات هستند، زیرا خودش با اسلوب استعاره و کنایه و تشبیه آشنا بوده و می‌فهمیده که اینها معنی حقیقی نیستند.

در قرن دوم و سوم، خلوص کلام عربی و ذوق اصیل آن در فهم کلمات و عبارات مخلوط شده و عده‌ای به علوم اسلامی اشتغال ورزیدند که عربی، زبان مادری آنان نبود، و از این رو، این مشکلات پیش آمد. اینان زبان عربی را آموختند و توجه نداشتند که بسیاری از این تعبیرات قرآنی استعاره، تمثیل و تشبیه است. بدین سان، یک سری آیات متشابه در قرن دوم و سوم هجری پیدا شد.

بنابراین، اگر بگوییم قرآن اصطلاحات خاصی دارد که بر مردم پوشیده است، سخنی نادرست است. قرآن با زبان مردم صحبت کرده است، اما کسانی که با زبان قرآن که در عصر نزول با آن صحبت کرده آشنا نیستند، گمان می‌کنند قرآن اصطلاحات

تازه‌ای را به کار برده است. اما این تنها تصور اینهاست و واقعیت ندارد.

مثلاً زمخسری در مورد آیه شریفه:
«وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة»
 می‌گوید:

در کوچه‌های مکه، دختری از روستای سرویه (در نزدیکی مکه) گدایی می‌کرد و این عبارت را زمزمه می‌نمود: «عُیْتَتی نوظرة الی الله و الیکم»؛ یعنی این دو چشمان کوچک من به خدا و شما مردم دوخته شده است.

دخترک وقتی این سخن را می‌گفت، آیا همان مردم کوچه و بازار از آن می‌فهمیدند که وی خدا را می‌بیند؟ نه، زیرا همین عربهایی که این سخن را از او می‌شنیدند، می‌فهمیدند که مقصود او نظر داشت است، نه نظر افکندن؛ یعنی وی چشمداشت به خدا و شما مردم دارد.

قرآن همین تعبیر را به کار برده است، می‌گوید: در روز قیامت، مؤمنان با چهره‌های برافروخته در انتظار چشمداشت و لطف و مرحمت الهی ایستاده‌اند. بدین‌گونه عربی که معاصر نزول این آیه است، همان معنی را که از کلام آن دخترک سرویه می‌فهمید، از این آیه درک می‌کند.

ولی در قرن سوم، ابوالحسن اشعری می‌گوید: معنای «الی ربها ناظرة» این است که خدا را با چشم می‌بینند. این فرد در قرن سوم ایجاد تشابه کرده و این آیه را در مقابل «لا تدرکه الابصار» قرار داده است.

پس در قرآن تعارض و تنافی نیست؛ یعنی همان عرب معاصر نزول، این آیه را با آن آیه معارض نمی‌دید، زیرا می‌دانست مراد از دیدن در آیه: «الی ربها ناظرة» چشمداشت است. بنابراین، برای فهم قرآن، انسان باید خود را از توهمات و ذهنیات که ناخالص است، رها کند و خود را به جای آن عرب معاصر نزول قرآن بگذارد. آن گاه خواهد فهمید که قرآن چه می‌گوید.

ما در عصر اخیر مفسرانی داریم که خویش را از ذهنیات خالی کرده و خود را به جای آن عرب عصر نزول گذاشته‌اند؛ همانند سید قطب که قرآن را با ذوق عرب اصیل به ما تحویل داده است.

اگر به سراغ این‌گونه تفاسیر بروید، می‌بینید که قرآن با بیان رسا، ساده و آشکار خودش را عرضه کرده است؛ نه ابهامی دارد، نه اشکالی و نه تعارضی.

بنابراین، پیدایش این مسائل عارضی است و بیشتر از سوی صاحبان مکتبهایی ایجاد شده است که در قرن دوم و سوم پیدا شده‌اند. اختلاف نظر کلامی بین اصحاب این مکتبها سبب شده است تا هر مکتبی برای تأیید نظرات خود، به سراغ قرآن برود تا ببیند آیا می‌شود آیاتی را با نظریات خود تطبیق دهد یا نه؟ در حقیقت این افراد، مکتب خود را بر قرآن تحمیل کردند و قرآن را به این روز درآوردند، که برخی از آیاتش متشابه، مجمل، مبهم و... شده است.

ضمناً این نکته را نیز باید یادآور شویم:

اگر بگوییم قرآن به عنوان اصل شریعت، هیچ اصطلاح خاصی ندارد، این هم درست نیست، زیرا خود شریعت، یک عرف خاص است؛ مانند این که نحوها، اصولها، ریاضیدانان و فقها، هر یک عرف خاص دارند و هر گروهی اصطلاحاتی را به کار می‌برند که مربوط به خود آنهاست، در مقابل عرف عام؛ یعنی عرف همگانی.

بنابراین، شرع که اساس آن قرآن است، عرف خاص دارد؛ مثلاً کلمه «إِذْنَ» که در قرآن آمده، ظاهرش همان عرف عام است. اما این اذن در قرآن یک معنای خاصی دارد و آن «تداوم امداد الهی» است. از این گونه اصطلاحات در قرآن و احادیث پیامبر و ائمه علیهم‌السلام وجود دارد. البته برای فهم این اصطلاحات قرآن نیز راه باز است.

پس ما شدیداً مخالف جنبه اختصاصی دادن به قرآن هستیم، به این معنی که دیگران آن را نفهمند. راه فهم قرآن برای همه باز است و هیچ مشکلی برای فهم قرآن وجود ندارد.

□ اندیشه حوزه:

در ادامه همین بحث، مشخص است که منظور از زبانی که می‌گوییم، الفاظ نیست، زبانی که مطرح می‌شود، «ذهن» است و به اصطلاح امروزیها: «میتالیته» یا فراورده و فرهنگ هر جامعه. اگر قرآن متناسب با فرهنگ آن جامعه نازل شده، که نمونه‌هایی هم در خود قرآن هست که بازتابی از

فرهنگ مرسوم آن جامعه است. بعضی از مثالها در قرآن وجود دارد که در غیر شبه جزیره العرب، مطرح نبوده است. این بُعد چگونه می‌تواند برای سایر اقوام مفید باشد؟ مثل تکیه بر باغ و بستان، انهار، جن و جن‌زدگی. این مثالها متناسب با فهم و فرهنگ و ذهنیت آن جامعه است. اینها چگونه می‌تواند برای جوامع دیگر سودمند باشد، در حالی که زبان، فرهنگ و برداشت دیگری دارند؟

□ آیه الله معرفت:

قرآن به عنوان دستورالعمل دینی، جنبه ابدیت دارد و برای تمامی مردم است و به ملت عرب یا جزیره العرب اختصاص ندارد، زیرا قرآن برای همه مردم، کتاب هدایت است؛ «هدی للناس». باری، قرآن برای بیان مطالب خویش از زبان عرب استفاده کرده است، به دلیل این که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از عرب انتخاب شد؛ مثل این که موسی علیه‌السلام از میان عبریها انتخاب شد و توراتش هم عبری بود. بنابراین، در این مسأله شکئی نیست که قرآن در خطابهها و تکالیفش همه مردم را مخاطب قرار داده است، ولی چون به زبان عربی بوده، بناچار از شیوه‌های کلامی عرب استفاده می‌کند؛ یعنی اگر می‌خواست استعاره و تشبیهی به کار ببرد، از شیوه عربی استفاده می‌کند نه از زبان رومی و فارسی. اما چون مخاطبان آن همه جهان هستند، باید قرآن ترجمه شود، یا این که

زبان عربی را یاد بگیرند تا بتوانند از قرآن استفاده کنند.

قرآن از شیوه‌های عربی استفاده کرده است، اما این که تحت تأثیر فرهنگ عرب قرار گرفته، سخن نادرستی است. قرآن هرگز تحت تأثیر فرهنگ عرب قرار نگرفته است؛ مثلاً این که اعتقاد به وجود جن چون در میان عرب وجود داشته، قرآن هم گفته است «**ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون**» یا «**قل اوحى الى انه استمع نفر من الجن**»، این سخن، به هیچ وجه درست نیست. از این آیات استفاده می‌شود که وجود جن اصالت دارد و قرآن صریحاً آن را پذیرفته است و ما در مقابل انس، همان‌گونه که ملک داریم، جن هم داریم.

امروزه وجود جن را نمی‌توانند بپذیرند، همان‌گونه که وجود فرشته را هم نمی‌توانند بپذیرند. مگر علم امروز وجود ملک را توانسته ثابت کند یا بفهمد که ملک چیست؟ یا جبرئیل چیست؟ آیا طرح ملک و جبرئیل هم تحت تأثیر فرهنگ عرب بوده است؟ خیر. پس این که بگوییم اصل این امور تحت تأثیر فرهنگ عرب قرار گرفته باشد، درست نیست. آری، عرب وقتی که می‌خواهد از یک نفر که عقلش کاستی دارد، یاد کند او را مجنون می‌خواند. قرآن نیز هنگامی که می‌خواهد از این‌گونه افراد نام ببرد، باید همان لفظی را به کار برد که آنها به کار می‌برند، این تشبیه، تمثیلی است که بین عرب برای فردی که عقلش خللی دارد،

رایج بوده است. این تشبیه، تابع لغت عرب است، نه متأثر از فرهنگ عرب.

اگر گفتیم اصل طرح کردن مسأله جن متأثر از فرهنگ عرب است و چیزی به نام جن واقعاً وجود ندارد، اشکال وارد است، ولی این گونه نیست. مثلاً اعلامیه حقوق بشر که در فرانسه تدوین شده، به زبان فرانسوی نوشته شده و برای کل بشر است و اگر در آن اعلامیه، استعاره‌ها، کنایه‌ها یا تشبیهاتی به کار رفته باشد، طبق عرف فرانسویها بوده است. حال اگر بگوییم اصول مواد حقوق بشر از فرهنگ فرانسه گرفته شده است، سخن درستی نیست، زیرا افرادی که این اعلامیه را تنظیم کردند، مصالح همه بشر را در نظر گرفته و این حقوق را وضع کرده‌اند. پس دو مطلب است: قرآن در اصل مطالبی که مطرح کرده، تحت تأثیر فرهنگی خاص قرار نگرفته است. اما در تعبیر و اسلوب تعبیرات که مبتنی بر تشبیه و تمثیل است، طبق لغت متعارف به کار برده و صحیح است.

□ اندیشه حوزه:

اگر همه از قبیل جن و انس و امثال اینها باشد، سخن شما صحیح است، ولی تعبیرات دیگری نیز داریم که می‌گویند کاملاً بازتاب فرهنگ آن روز عرب است؛ مثلاً: «**يخرج من بين الصلب و الترائب**»؛ از بین استخوانهای پشت و قفسه سینه خارج می‌شود. با این که این نظریه، امروز مردود

است و می‌گویند از محفظه و مجرای خاص بیرون می‌آید، نه از بین استخوانهای پشت و سینه.

□ آیه‌الله معرفت:

این ناشی از عدم فهم درست آیه و یا تفسیر غلطی است که برخی از مفسران ارائه کرده‌اند و تقصیر قرآن نیست. تراث در لغت عرب، استخوانهای جفت در بدن انسان را می‌گویند. یکی از استخوانهای جفت، دو استخوانی است که بالای عانه و زهار هستند. صلب هم یعنی پشت. این معنی را ضحاک در قرن دوم یعنی ۱۱۰۰ سال پیش گفته است و کجای این سخن خلاف علم است؟ پس این گناه قرآن نیست؛ گناه مفسرانی است که قرآن را بد معنی می‌کنند و این تعبیرات ربطی به مسئله تحت تأثیر فرهنگ عرب قرار گرفتن ندارد. امروزه دانشمندان و بویژه مفسرانی که با علوم روز آشنایی دارند، قرآن را خیلی صحیح و خوب می‌فهمند.

همین قبیل است. اولاً در فرهنگ آن عصر، افلاک نه گانه مطرح بوده، که بعد عرش و کرسی را به آن اضافه کرده‌اند. این کار را شیخ بهایی در تشریح الافلاک کرده است، که ما به جای تخطئه قرآن، تفسیر شیخ بهایی را رد می‌کنیم. قرآن با این که مسألة افلاک نه گانه مطرح بوده است، می‌گوید سموات سبع. پس مقصود از سماء، فلک نیست. فلکهای بسیاری وجود دارد. بنابراین، اشکال بر قرآن نیست؛ اشکال بر کسانی است که سماء را به فلک تفسیر کرده‌اند. آن گاه برای همخوانی افلاک نه گانه با سموات سبع، گفته‌اند عرش و کرسی هم فلک هشتم و نهم می‌باشند. اینها بازی با قرآن است. قرآن می‌گوید سموات سبع و ارض هم یکی است.

□ اندیشه حوزه:

البته در روایت آمده است که والارضین السبع.

□ آیه‌الله معرفت:

به روایت کاری نداریم. ما فعلاً در مورد قرآن صحبت می‌کنیم. در قرآن ارضون السبع نیامده است. «و من الارض مثلهن» داریم که معنایش این است: این زمینها مثل آسمانها هستند در خلقت؛ یعنی در آفرینش، نه در عدد.

بیشتر روایات تفسیری نیز یا سند ندارند، یا ضعف سند دارند. قرآن، سند

□ اندیشه حوزه:

چه راهی برای جلوگیری از این بدفهمیها و برداشتهای نادرست وجود دارد؟

□ آیه‌الله معرفت:

ما در حال حاضر، از قرآن دفاع می‌کنیم. بدفهمی بسیاری از مفسران، خللی به قرآن وارد نمی‌کند. مسألة سموات سبع نیز از

قطعی است. روایات حالت قطعی ندارند. لذا در مورد روایاتی که ضعیف هستند، نمی‌توانیم بگوییم مراد قرآن همان چیزی است که این روایت گفته است.

در این زمینه، نمونه‌ای را یادآور می‌شویم. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾^۵ رَتْقًا یعنی بسته، فتقًا، یعنی باز. در مجمع‌البیان و سایر تفاسیر، دو روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است، به اضافه روایاتی که از طرق اهل سنت وارد شده، که در آنها فتق و رتق زمین و آسمان را چنین معنی کرده‌اند: فتق یعنی باز شدن؛ و رتق یعنی بسته شدن. گفته‌اند آیه شریفه: ﴿فَفَتَقْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ﴾ به معنای فتق آسمان است و فتق زمین، این آیه است: ﴿ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شِقَاقًا﴾.

روایت از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و ابن عباس و دیگران در این باره بسیار است. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار، بعد از این که این آیه را نقل می‌کند، روایات ذیل آن را هم یاد می‌کند. اما بعد می‌گوید: و لکن مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه، این آیه را به گونه دیگری معنی کرده‌اند.

سراخ نهج‌البلاغه رفته و دیدم در دو یا سه جای نهج‌البلاغه، چنین مطرح شده است که آسمان و زمین به هم پیوسته بودند. سپس خداوند اینها را از هم گشود؛ آسمان، آسمان شد، و زمین، زمین.

نمونه دیگر، آیه: ﴿ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلٰی

السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ﴾ است.

امروزه علم ثابت کرده است که آن ماده اولیه گازها بوده‌اند و دقیقترین تعبیر برای آن، همین کلمه «دُخَان» است. حتی گردآوردندگان فرهنگ اصطلاحات علمی مصر، وقتی که می‌خواستند برای اصطلاحات جوی، فلکی، انواع باران و باد، لفظ عربی پیدا کنند، دیدند که دقیقترین الفاظ علمی را قرآن به کار برده است.

بنابراین، نباید با توجه به دو روایتی که از امام صادق و امام باقر علیهما السلام نقل شده است، آیه را آن‌گونه معنی کرد، غافل از این که امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه چه فرموده است. و هیچ کس جز علامه مجلسی متوجه این نکته نشده است. حضرت علی علیه السلام می‌داند که قرآن چه گفته است.

پس ما نمی‌توانیم هر روایتی را دلیل بر تفسیر آیه بگیریم، بلکه باید به صحت روایت اطمینان پیدا کنیم. بنابراین، راه فهم قرآن این است که از خود قرآن استفاده کنیم؛ همان روشی که علامه طباطبائی برگزیده است. آن گاه به روایات قطعی مثل نهج‌البلاغه مراجعه کنیم، و گرنه نمی‌شود هر چیزی را به نام روایت، در تفسیر آیه دخالت داد.

سرّش این است که روایاتی که از معصومین علیهم السلام در مورد فقه وارد شده، تحقیق و تنقیح شده است. فقها، در طول هزار سال، روی این روایات کار کرده‌اند، و صحیح از ناصحیح آنها را شناسانده‌اند، ولی

در غیر فقه، چنین کاری در مورد روایات صورت نگرفته است و من پیشنهاد می‌کنم که حداقل باید یک اقدام جدی برای تنقیح روایات تفسیری انجام شود.

قرآن در تعبیر خود تحت تأثیر هیچ فرهنگی قرار نگرفته است و برداشتهای نادرستی که گاه از قرآن صورت گرفته، تقصیر آن بر عهده برخی از مفسرانی است که از منابع اصیل اسلامی، آن گونه که باید، اطلاع نداشته‌اند.

□ اندیشه حوزه:

در یک جمع‌بندی، دیدگاههای جناب عالی را می‌توان چنین دسته‌بندی کرد: قرآن به زبان قوم خود نازل شده، یعنی به همان زبان قوم مطالبش را ارائه داده است. دیگر این که مبین است و ابهامی ندارد، و فرهنگ عرب به مفهوم امروزی آن در قرآن منعکس نشده، بلکه قرآن تنها به لغت عرب است. همچنین بین معارف قرآن و علم تعارضی نیست و نکته آخر آن که درباره تفسیر چه باید کرد؟

حال سؤال این است: با اذعان به این که قرآن هم به زبان قوم نازل شده و هم برای همه جهانیان است، چگونه این کار را انجام داده و بین این دو جمع کرده است؟

□ آیه الله معرفت:

یکی از ویژگیهای قرآن این است که بین زبان عامه و خاصه جمع کرده است و به

عبارت دیگر در نوع بیاناتش هم راه خطابه را پیموده و هم راه برهان را. شیوه خطابه این است که مخاطبانش عامه مردم هستند. از این رو از قضایای مشهور و از مطالبی استفاده می‌شود که بیشتر به تحریک احساسات و عواطف مردم می‌پردازد، زیرا عامه مردم روی عاطفه عکس‌العمل نشان می‌دهند، به خلاف خاصه که سروکارشان با عقل است. لذا زبان آنان، زبان برهان است. قرآن این ویژگی را دارد که در یک بیان، هم برهان و هم خطابه را با هم مطرح کرده است و این از دلایل اعجاز قرآن است؛ یعنی این

کار از غیر قرآن ساخته نیست. جمع کردن بین شیوه خطابه و شیوه برهان، کار ساده‌ای نیست.

این رشد اندلسی، کتابی با عنوان: منهج الشریعة فی البیان دارد. وی در این کتاب می‌گوید: شرع مقدس، شیوه خاصی را در بیانش برگزیده که همان‌گونه که سخن می‌گوید و مطالبش را عرضه می‌کند، مخاطبش را هر دو گروه قرار داده است؛ یعنی فرض کرده هم عامه مردم جمع هستند و هم در بین آنها دانشمندان و خواص و متخصصان قرار دارند. به گونه‌ای سخن خود را مطرح نموده که هم عامه را اقناع می‌کند و هم خاصه را.

قرآن مطلبی را که مطرح می‌کند، ظاهری ساده و روان دارد و عامه مردم به همین ظاهر قناعت کرده، راضی می‌شوند؛ یعنی پاسخ خود را می‌گیرند. در عین حال، همین

این رشد می‌گوید تا این زمان، دانش بشری نتوانسته به حقیقت نور دست یابد و من می‌گویم تا امروز که ما قرن بیستم را به پایان رساندیم، هنوز نتوانسته‌اند بفهمند نور چیست؟ پس: «الظاهر لذاته المظهر لغيره» در عین ظهور، فی غایة الخفاء است.

این صفت خاص الهی است. خدا را با یک تشبیه معرفی کرده است، این تشبیه برای یک فیلسوف و دانشمند قانع‌کننده است.

علامه طباطبائی نیز می‌گوید قرآن دارای اصطلاحات ویژه است و نظر ایشان به این جهت دوم است؛ یعنی قرآن در حالی که تعبیراتش برای عموم مردم قانع‌کننده است، برای دانشمندان نیز قانع‌کننده است، زیرا علامه (ره) این مطلب را در تفسیر قرآن فرموده، بلکه این مسأله در بحث پی بردن به حقایق تعبیر قرآن مطرح کرده است و درست هم هست. از این رو، در روایات آمده است: «العبارات للعوام، والاشارات للخواص».

این که قرآن در تعبیرش فن خاصی را به کار برده که نیازمند دقت و تخصص است، تنها برای پی بردن به حقایق تعبیر قرآن است و گرنه قرآن در سطح ترجمه برای همه کس روشن است.

□ اندیشه حوزه:

این که فرمودید قرآن «مُفَنَع» است؛ یعنی در جوهر قرآن، ابهام نیست، باز هم جای

بیان به ظاهر ساده، عمق دارد که خواص آن را درک می‌کنند؛ یعنی در عین حال که بیان واحد است، هم جواب عامه را داده است و هم حس کنجکاوی خاصه را قانع ساخته است.

آن‌گاه این رشد یک مثال می‌زند. در پاسخ این سؤال که خدا چیست؟ قرآن می‌خواهد جواب بدهد. مخاطب قرآن، هم عامه مردم و هم خواص هستند. پس باید پاسخی بدهد که هر دو گروه را قانع کند، می‌فرماید: ﴿الله نور السموات والارض﴾ این آیه برای عامه یک جواب قانع‌کننده است؛ یعنی آنچه درخشندگی و نور فروزان در جهان می‌بینید، همه از او نشأت گرفته و از اوست. آن درخشندگی که در جهان می‌بینید، پرتوی از اوست. با یک تشبیه و یک اشاره، این مطلب را بیان می‌کند. این رشد می‌گوید همین مقدار برای عامه مردم قانع‌کننده است.

اما آیا این تشبیه فقط برای عامه، جنبه اقناعی دارد؟ نه؛ اگر بخواهیم خداوند را معرفی کنیم و این معرفی به وسیله تشبیه بخواهد صورت بگیرد، دقیقترین تشبیه همان تشبیه به نور است؛ زیرا تمام نمودهایی که در جهان است، از نور است؛ یعنی هر چیزی که قابل رؤیت است و نمود دارد، به وسیله نور است، ولی نمود خود نور، ذاتی است. البته نور حقیقتی است که در عین آشکار بودن «مِنْ أَخْفَى الْأَشْيَاء» است.

طرح یک سؤال وجود دارد. سؤال این است که در تاریخ صدر اسلام و در عصر حاضر که قرآن در دسترس ماست، می‌بینیم برخی از مطالب قرآن همچنان در هاله‌ای از ابهام است با این که قرنهاست مفسران می‌کوشند که این ابهامات را روشن سازند. در صدر اسلام شاهدیم که یکی از اختلافاتی که مطرح بوده، مسأله میراث پیامبران است. حضرت زهرا علیها السلام، به قرآن استشهاد کردند، اما حداقل به گونه‌ای روشن نبوده که بتواند طرف مقابل را قانع کند. نیز در همین راستا بحث اعتزال و مسأله منزله بین المنزلتین که خاستگاه یکی از مذاهب بود، مطرح است که بیان صریحی که جلو مذهب اعتزال را بگیرد، نبوده است. برخی نیز در مورد مسأله خلافت و امامت گفته‌اند که چون در قرآن بصراحت مطرح نشده است، عده‌ای توانستند در سقیفه آن کار را انجام دهند، و حتی می‌بینیم که خود حضرت علی علیه السلام وقتی ابن عباس را برای مواجهه و استدلال با خوارج نهروان فرستادند، فرمودند: «لاتخاصمهم بالقرآن، فان القرآن حمال ذو وجوه و خاصمهم بالسنة».

مواردی نیز وجود دارد که مفسران درباره آنها تحقیق کرده‌اند، ولی همچنان ابهام هست؛ مانند واژه «غیب»، «امانت» در آیه: «انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابین أن یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان»^۶ و یا «برهان» در آیه: «لو لا أن راء برهان ربه»^۷

درباره هر یک از این موارد و نظایر آن که فراوان هم هست، دهها نظریه وجود دارد، در حالی که مفسر هم از پاسخ قطعی به آنها ناتوان است. آیا این مطالب با مبین بودن قرآن سازگار است؟

□ آیه الله معرفت:

هر کدام از مثالهایی که اشاره شد، بحث جداگانه‌ای دارد. اما به طور کلی به کج فهمی‌ها بازمی‌گردد. این کج فهمی‌ها مسأله‌ای است که خود قرآن از آن یاد کرده است: «اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویل»^۸. از روز اول، قرآن متوجه این نکته بوده است که عده‌ای از برخی آیات سوءاستفاده خواهند کرد.

اتفاقاً این رشد در این زمینه بیان شیوایی دارد و می‌گوید: «مردم در مقابل فهم دین و شریعت سه دسته‌اند:

۱ - عوام که از هرگونه دانشی تهی هستند.

۲ - دانشمندان که از علوم والایی برخوردارند.

۳ - آنهایی که نه بی سوادند، و نه دانشمند کامل.

وی می‌گوید: دسته عوام و ساده‌دل، صفای ذهن دارند و مطالب شرع را از روی تعبد می‌پذیرند و هیچ‌گونه شک و تردیدی به خود راه نمی‌دهند. دانشمندان هم درست

درک می‌کنند، زیرا با دانشی که دارند می‌فهمند شرع چه می‌گوید و حقایق را درک می‌کنند. برای اینها هم شرع هیچ ابهامی ندارد.

ابن رشد می‌افزاید: دسته سوم، که خود را دانشمند می‌دانند، ولی دانشمند نیستند، اینها بیمارند و تعبیر درستی هم هست. چنان که طعام لذیذ برای انسان سالم، لذیذ است، اما کسی که بیمار است، طعام به مذاق او بد می‌آید.

ابن رشد می‌گوید ابهامات و تشابهات، از آن دسته سوم است که غذا و طعام سالم به طبع آنها گوارا نیست.

از این‌رو، می‌بینیم که خود قرآن پیش‌بینی کرده و تجربه نیز نشان داده است که عده‌ای از بیماراند، در مقابل قرآن، شبهات و مسائل انحرافی را بیان می‌کنند. درباره مثال اولی که اشاره شد (در مورد ارث پیامبران) از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «نحن معاشر الانبياء لا نورث دیناراً و لا درهماً و لا ذهباً و لا فضةً و انما نورث العلم والحكمة...»

ابن روایت که در کتب شیعه و سنی موجود است، می‌خواهد بگوید که پیامبران اساساً مال دنیا را به ارث نمی‌گذارند، نه این که اگر پیامبری دارایی اندکی برجای گذاشت، آن را به دختر یا پسرش ندهند. می‌خواهد بگوید شأن ما پیامبران، این نیست که وقتی مُردیم، باغها و املاک و مانند آنها را باقی بگذاریم. آنچه از ما برای مردم

باقی می‌ماند، حکمت و دانش است. حال فلان شخص (مثلاً ابوبکر) گمان کرده است که: «لانورث»: یعنی اگر اندک مالی هم داریم، این را نباید به بچه‌هایمان بدهید. این کج فهمی است. آن‌گاه ابوبکر جمله‌ای را خودش اضافه کرد و آن این که گفت: «ما ترکناه صدقة».

این روایت در کتب شیعه و سنی وجود دارد، اما این جمله اخیر را او اضافه کرده و جزء روایت نیست.

این همان حرف ابن رشد است که مردم سه دسته‌اند. اگر عده‌ای واقعاً کج‌اندیش باشند و عمداً هم اشتباه کنند، ربطی به قرآن ندارد. از این‌رو، قرآن می‌گوید: «منه آیات محکمات هنّ أم الكتاب» یعنی اگر شما احیاناً به آیه‌ای در قرآن برخورد کردید که مقداری ابهام داشت، آیات دیگر در کنار آن هست. أم یعنی مرجع؛ مرجع آنهاست. پس نباید آیات محکم را رها کرد و به سراغ آیات متشابه رفت؟

امام علی علیه السلام فرموده‌اند: «القرآن یفسر بعضه بعضاً».

یعنی اگر گوشه‌ای از قرآن گویا نبود، گوشه دیگر همان را گویا می‌کند. به تعبیر دیگر، اگر آیه‌ای ابهام داشت، آیات دیگر در خود قرآن وجود دارد که این ابهام را رفع می‌کند. و این همان سخن حقیقی است که علامه علیه السلام در تفسیر المیزان فرموده است. بنابراین، اگر بخواهیم کار کج‌اندیشان را که خود قرآن هم پیش‌بینی کرده و دانشمندان

نیز به این نکته توجه داشته‌اند، معیار بگیریم برای این که قرآن را زیر سؤال ببریم، کار درستی نیست.

□ اندیشه حوزہ:

پیش‌بینی قرآن در مورد کج‌اندیشان کاملاً درست است. با این حال، خود قرآن آیاتش را به محکم و متشابه تقسیم کرده است و در روایت حضرت امیر علیه السلام با صرف نظر از مخاطب، به جوهر قرآن نظر دارد که می‌فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وَجْهِ». این دیگر کاری به بیماری دل ندارد. خود قرآن این‌گونه است. همچنین در روایت دیگری (روایت نبوی) آمده است که: «إِنَّ الْقُرْآنَ ذُو وَجْهِ، فَحَمَلُهُ عَلٰی أَحْسَنِ الْوَجْهِ».

است (چنان که در ابتدا بیان شد)، این است که به اصول و کلیات پرداخته و وارد جزئیات نشده است؛ یعنی قرآن گفته است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرُّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۹.

حال حضرت علی علیه السلام ابن عباس را فرستاده است تا با خوارج احتجاج کند. ابن عباس هم که بخواهد استناد کند، این آیه را مطرح می‌سازد.

آنها می‌گویند علی علیه السلام اولوالامر نیست. خیلی راحت منکر می‌شوند، زیرا قرآن رسول را معین کرده و اسم برده است، اما اولوالامر را به طور کلی گفته است. نام این ابهام نیست؛ اجمال است. اجمال غیر از ابهام است. اجمال یعنی کلام را فشرده و کلی گفتن.

از این رو، ابوبصیر همین جا از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند که چه می‌شد اگر خداوند صریحاً اسم امام علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را می‌برد؟ سند روایت نیز درست است.

امام صادق علیه السلام می‌گویند: آیا در قرآن نوشته شده که نماز مغرب سه رکعت است یا نماز صبح دو رکعت است؟ قرآن فقط گفته است: ﴿اقِمِ الصَّلَاةَ لَدُلُوكَ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ﴾^{۱۰} بیان جزئیات بر عهده کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله باید کیفیت نماز مغرب، نماز ظهر و نماز صبح را بیان کند.

از این رو، امام علی علیه السلام به ابن عباس می‌فرماید که تو در مقابل آنها نمی‌توانی به

مقصود این است که مسأله بیمار دلی یا این که کاملاً مطلب درستی است، اما روایت و خود قرآن اعتراف می‌کند که در جوهر قرآن ابهام وجود دارد که شخص بیمار دل می‌آید و به این کار دست می‌زند. پس ظاهراً وجود ابهام در قرآن را باید پذیرفت و این با مبین بودن، که ظاهرش این است که ناظر به همه آیات باشد، قدری ناسازگار است. مگر همان دیدگاه جناب عالی را مطرح کنیم که منظور، آشکار بودن من حیث المجموع باشد.

□ آیه الله معرفت:

منظور از این که قرآن حمل ذووجوه

آیه اولوالامر تمسک کنی. هر کس اولوالامر را به گونه‌ای بیان می‌کند، یکی می‌گوید اولوالامر معاویه است، و دیگری می‌گوید رئیس خوارج است، و... چون کلی است. اما اگر گفتی حدیث منزلت، حدیث غدیر و... از پیامبر رسیده است، دیگر جلو شبهه بر آنها گرفته می‌شود. بنابراین، این که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید قرآن حَمَل ذو وجوه است؛ یعنی چون قرآن در بیاناتش بیشتر راه کلی‌گویی را پیموده و در باب احتجاج با خصم، طرح امور کلی، چندان مؤثر نیست، زیرا هر کس کلی را به نفع خودش تفسیر می‌کند، از این رو، می‌فرماید به بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله تمسک کن. بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله را دیگر کلی‌گویی نیست، بلکه جزئیات را مشخص کرده است و جای گفت‌وگو باقی نمی‌گذارد.

بیان کرده که اصلاً درصدد شرح آن نبوده، بلکه تنها اصل مطلب، غرض بوده است. به عنوان مثال، اگر می‌خواهید بگویید: زید آدم بخشنده‌ای است، باید بگویید: زید معطی، نه این که بگویید: اعطی زید عمرواً درهماً؛ یعنی مفعول اول و دوم را ذکر کنید. به چه کسی پول می‌دهد و چه می‌دهد؟ اینها را نباید ذکر کنید، زیرا غرض شما فقط بیان این است که بگویید زید آدم سخاوتمندی است. حال، آیه می‌گوید اگر یوسف برهان خدا را ندیده بود، ممکن بود او هم بلغزد، چون بشر است. همین اندازه می‌خواهد بگوید که یک برهان الهی برای یوسف، مایه عصمت او شد. غرض آیه همین است، نه بیش از این. حال ما کنجاوی می‌کنیم که این برهان چه بوده است. این حس کنجاوی ما مربوط به غرض قرآن نیست.

□ اندیشه حوزه:

مسأله امانت، یا جزئیات نماز ظهر، جزء مبهمات است یا مجمل است؟

□ آیه الله معرفت:

مثالهایی که در قرآن زده می‌شود؛ همانند آیه: ﴿لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾^{۱۱} درباره حضرت یوسف، یا امانت، یا آیه: ﴿أَتَىٰ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^{۱۲} یا آیه: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^{۱۳} یا آیه: ﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ﴾^{۱۴}، معنای این آیات این است که خداوند مجموعه‌ای از مطالب را

□ اندیشه حوزه:

آیامبین به این معنی نیست که به گونه‌ای مطالب را ارائه کنیم که شنونده برایش هیچ ابهامی باقی نماند و مطلب را دریابد؟

□ آیه الله معرفت:

این‌گونه نیست. طبق مثالی که بیان شد، اگر شما می‌خواهید به جامعه بفهمانید که زید سخاوتمند است، می‌گویید: زید معطی. از این رو، علمای بیان گفته‌اند اگر گفته شود: أعطی زیداً درهماً، محلّ به فصاحت است. پس گاهی اوقات غرض قرآن مطرح کردن

اصل مطلب است. اما این که آیا می‌توانیم بفهمیم اینها چه بوده است؟ بنده مدعی هستم آری. همه اینها قابل فهمند؛ یعنی اگر همان وقت از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند آن برهان چه بوده که یوسف را دارای آن عصمت کرد، پیامبر ﷺ می‌فرمود. همین امروز نیز اگر از من بپرسند، من می‌دانم آن برهان چه بوده است. آن برهان، همان بینش است. بینش درونی، مایه عصمت است؛ یعنی اگر یوسف علیاً آن بینش را که مایه عصمت اوست، نمی‌داشت می‌لغزید.

و نیز «انا عرضنا الامانة» امانت یعنی ودیعه. آدم که خلیفه خداست، ودایع الهی نزد اوست. آن ودایع، خلافت را تبیین می‌کند. حال آن ودایع چه بوده، مطلب دیگری است.

مثل این که ما می‌گوییم پیامبر ﷺ، امام علی علیاً را به خلافت خود منصوب کرد و ودایع نبوت را به او سپرد. این کلام، اجمال ندارد، زیرا بیش از این درصدد بیان نیست. این که ودایع نبوت چیست، مطلب دیگری است. پس این بیان در حد ذات خود، کامل است و نقص و ابهام ندارد، ولی گاه حس کنجکاوی تحریک می‌شود که بدانند آن ودایع نبوت چیست و این یک چیز خارجی است. بنابراین، در قرآن، همانند مثالهایی که یاد شد، از جنبه بیان قرآن کامل است و هدفی را که قرآن دنبال می‌کرده، آشکار است، ولی چون ما علاوه بر آن می‌خواهیم اطلاعات بیشتری کسب کنیم، مطلب

دیگری است و من مدعی هستم که برای رسیدن به آن اطلاعات، به برکت پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام، راه باز است.

□ اندیشه حوزه:

سؤال دیگر در این باره این است که برخی درباره آدم (داستان آفرینش او و تعلیم اسماء و سجده ملائکه و...) بر این باورند که زبان قرآن، زبان احساسات است. و بعضی زبان دین را زبان نمادین و سمبلیک دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند اسطوره‌ای است. نظر شما چیست؟

□ آیه الله معرفت:

سخن بنده این است که اساساً صحنه‌ای را که قرآن مطرح و عرضه کرده، هدفش این است که شایستگی انسان را نشان بدهد و این که نیز وهای فعال جهان را اعم از عاقل و غیر عاقل که در اختیار او هستند، و انسان استعداد پی بردن به تمام حقایق هستی را دارد، بنمایاند. خداوند خواسته است این را به نمایش بگذارد، ولی هیچ منافاتی ندارد که این صحنه را آن هنگام وجود عینی هم داده باشد.

صرف تصوّر و فرض و صحنه‌سازی سمبلیک محض نیست؛ یعنی وجود عینی آن را هم در خارج پدید آورده است. پس از آفرینش حضرت آدم، خداوند به ملائکه فرمود به او تعظیم کنند. آن نمادینی که من گفتم، مقصودم این است؛ یعنی این که آدم

است. به این معنی که خدا صورت عینی به آن داده است، اما جنبه نمادین نیز داشته است؛ یعنی خواسته است از این صحنه پیامی را بازگو کند؛ مثل آنچه در تلویزیون نشان می‌دهند.

□ اندیشه حوزه:

با تشکر و آرزوی موفقیت روزافزون برای حضرت عالی.

پی‌نوشتها

۱. ابراهیم / ۴.
۲. یوسف / ۲.
۳. شعراء / ۱۹۵.
۴. نحل / ۴۴.
۵. انبیاء / ۳۰.
۶. احزاب / ۷۲.
۷. یوسف / ۲۴.
۸. آل عمران / ۷.
۹. نساء / ۵۹.
۱۰. اسراء / ۷۸.
۱۱. یوسف / ۲۴.
۱۲. بقره / ۳۰.
۱۳. بقره / ۳۱.
۱۴. نمل / ۸۲.

وجود برتر است و شما باید در برابر او خاضع باشید، پس هیچ منافاتی ندارد که آن صحنه وجود عینی داشته باشد و در عین حال صحنه‌ای از کل انسانیت و تمام هستی و نیروهایی که در جهان هست، باشد. بنابراین، می‌خواهم بگویم قرآن مثال دارد، اما بعضی از صحنه‌هایش نمادین است، نه این که تمام مثالها و صحنه‌هایش سمبلیک باشد. خیر، خیلی از مثالها و صحنه‌های آن جنبه عینی داشته است، ولی قرآن آن صحنه را به وجود آورده تا این که نمادینی از کل آن باشد.

□ اندیشه حوزه:

جناب عالی در جلد سوم التمهید در آغاز بحث مفهوم محکم و متشابه فرموده‌اید ذوقهای ساده بد می‌فهمند، برداشتی کرده‌اید که ظاهراً نظر حضرت علامه را می‌فرمایید که ایشان در جاهای مختلف المیزان، چه در جلد اول و چه در موارد دیگر، صراحت دارند که صحنه، صحنه نمادین است و این داستان جنبه عینیت خارجی نداشته است.

□ آیه الله معرفت:

نه، ما این را قائل نیستیم. ما می‌گوییم بسیاری از این صحنه‌ها با تعبیر نمادین